



۲۰۱۸/۰۶/۲۶

حنیف رهیاب رحیمی

طنز واره

## انتظار یار



دوش افسرده و آشفته و پژمرده و دلمرده، دل  
شیر به دلم بستم و رفتم  
به در خانه آن دلبرک مقبولک - قندولک -  
بانمک - پر ز حیا و بری از جور و جفا  
و همه سر لطف و صفا و بی ریا و با وفای خوشنمای  
دلربا  
آنکه سر تا به قدم همچو گل لاله فریبا و دلاراست  
و دهان و لب و دندان مثال می و مینا فرح بخش و گواراست  
و شفا بخش دل شیفته و غمزده ماست  
جامه شیک بتن کردم و عطر و گل و ریحان بصرم پاشیدم  
ساعتی چند به آینه نظر کردم و چرخیدم و رقصیدم و پیچیدم  
و تا لایق دیدار و ملاقات به آن شاه پریان شدم  
گفتم اینبار بکنارش بنشینم - راز دل را یک بیک مو بمو گویم،  
صد گل بوسه ز رخسار و ز پیشانی زیبای او چینم.  
یک گل لاله به مویش زنم و صه و هم زمزمه آغاز کنم،  
سوز کنم ، ساز کنم، زخم دلم باز کنم، راز خود ابراز کنم.  
سخن از دوری و دلدادگی، آشفته‌گی و عاشقی و عشق بگویم،

خنده و گریه کنم، شکوه کنم،  
رنگ برنگ عذر کنم، صد رقم ناله کنم،  
تا دلکش رام کنم درد دل آرام کنم.  
چون بسرمنزل دلدار رسیدم، بوسه بر در زدم،  
و در زدم و باز مکرر زدم،  
اما دو صد افسوس،  
نه جوابی نه صدایی نه نشانی  
نشیدم و نه دیدم بر سر زینه نشستم  
سگریتی دود زدم - طعنه به نمرود زدم - دود پی دود زدم -  
تا که معشوقه بیاید - نظری بر من بیچاره دلداره نماید - بر سر مهر بیاید -  
تا دلکش نرم شود، حرف و کلامم شنود،  
ناز کند، مهر کند عشوه و افسون کند، لطف خود افزون کند.  
ساعتی چند گذشت - یار نیامد - آن دل آزار جفا کیش ستمگار نیامد -  
داروی این دل بیمار نیامد -  
ساعتی باز گذشت و خبری زان دل و دلدار نیامد که نیامد .....  
اما ناگهان:  
زن همسایه !!! خدایا چه زنی - ببر صفت گرگ نما مرد فگن - شکم چون شکم فیل - تنه چون تن  
خرمیل - قدش چون بیلر تیل -  
سیه موی و سیه روی - چه بد خور و چه بد خوی و چه بد روی،  
مرا دید نشسته - خسته و کوفته و ذله - نظر انداخت دو سه بار ز کینه،  
یکی بار درون رفت و برون رفت  
و برون رفت و درون رفت - ز دو سه بار فزون رفت.  
بیک بار - یکی کاسه از آب چتل بر سر من ریخت  
و سرم چبغ زد و گفت:  
که ای مردک آواره و بیکاره و میخواره و بی موتر و بی پول وقواره  
چه بلایی - از کجایی - تو چه بیشرم و حیایی  
از خدا شرم نداری که تو هر روز سر کوی من آیی -  
و بمن جلوه نمایی؟ تو مگر عاشق مایی؟

تو کجا و من کجا - نیست به زیبایی  
من در همه دنیا - من فریبا و دل آرا و عزیز همه دلها -



تو کی باشی و چه باشی و چه هستی و کی هستی  
که بمن یار شوی - یار وفادار شوی  
بهر مهتاب رخم یا که خریدار شوی.  
زود ازین فکر حذر کن -  
و ازین کوچه سفر کن -  
و زخود دفع خطر کن  
که اگر باز ترا دیدم و حرف تو شنیدم -  
گله از خویش کنی - باز نگویی که نکردی و  
نگفتی!!

با لباس های تر و کثیف در حال فرار  
از خودم هم شرمسار،  
گفته شاعری بیادم آمد که فرموده :  
خوشا در عاشقی ناکام گشتن -  
پریشان خاطر و سرسام گشتن  
اما من گفتم نه:

خوشا یاری که همسایه ندارد و گر همسایه دارد  
اینچنین همسایه بد روی اشتر خوی، جنگل موی، پشقل بوی.....  
ناکاره.... ندارد.

۱۳ نومبر ۲۰۱۲